

عرفان اسلامی در هند

علیرضا کرمانی*

چکیده

مقاله پیش رو به دوره‌های سه‌گانه عرفان اسلامی و ظهور عارفان مسلمان در شبه قاره هند می‌پردازد. هرچند عرفان اسلامی در دوره نخست خود در سرزمین شبه قاره وجود داشت، اما استقرار آن در دوره دوم عرفان، یعنی پس از قرن ششم روی داد و در دوره سوم نیز به افول گرایید. در این مقاله چگونگی شکل‌گیری سلسله‌های عرفانی، به ویژه سهروردیه، چشتیه و قادریه در هند نیز بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها

عرفان اسلامی، شبه قاره هند، تصوف، دوره‌های عرفان، سلسله.

*. استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع)

مقدمه

بررسی تاریخ و جغرافیای عرفان اسلامی و زمان و میزان نفوذ این عرفان در نقاط مختلف جغرافیایی، از حوزه‌های مطالعاتی در زمینه عرفان اسلامی است. این نوشتار به اجمال به بررسی این مطالب در منطقه بسیار مهم شبه قاره هند می‌پردازد و جریان نفوذ اسلام و عرفان اسلامی را از راه برخی سلسله‌های عرفانی در این منطقه به اختصار شرح می‌دهد. اما توجه به سه نکته پیش از آغاز بحث دارای اهمیت است:

نکته اول، در زمینه واژه عرفان و پیوند آن با واژه تصوف است که در آن چند نظریه مطرح است: نظر اول، تصوف را بر عرفان عملی اطلاق می‌کند؛ نظر دوم تصوف را جنبه اجتماعی عرفان می‌داند و عرفان را بر جنبه علمی و فرهنگی اطلاق می‌کند؛ نظر سوم که ناظر به کاربرد واژه تصوف در قرون اخیر است، آن را به بُعد منفی عرفان، یعنی جریان منحرف از عرفان اصیل اسلامی اختصاص می‌دهد؛ اما نظر چهارم که در این نوشتار هم مورد نظر است و در طول تاریخ علمی فراگیری بیشتری دارد و عالمان مغرب‌زمین هم در کاربرد این واژه‌ها بدان توجه دارند، مترادف این دو واژه است. البته این امر مورد توجه بوده است که چه بسا جاهلانی، در گذشته و حال، با انتساب خود به عرفان و تصوف و سوءاستفاده از این واژه‌ها موجب بدنامی آنها شده‌اند.

نکته دوم، این که حتی وقتی بحث و پژوهش درباره عارفانی است که در جریان اصیل عرفان اسلامی حضور داشته‌اند، نظر حق آن است که نظریه علمی و یارفتار سلوکی ایشان با روش تحقیقی مورد نقد و بررسی قرار گیرد و درستی و نادرستی نظریه و رفتار مورد کنکاش واقع شود. با این وصف معتقدیم که وقتی تصوف از سلسله‌ها - که برای سامان‌دهی به بُعد تربیتی عرفان پدید آمد و حتی در راه‌یابی اسلام به سرزمین‌هایی، مانند هند نقش بسزایی داشت - به سمت فرقه‌گرایی

و ایجاد شکاف در وحدت امت اسلام پیش رفت، اصلی انحرافی بنیان گذاری شد و از این رو، این جریان به مقتضای مبانی عقلی و شرعی امر درستی نیست. بنابراین، آنگاه که تصوف و یا هر جریان فکری دیگری به تفرقه گرایش یابد، باید آن رازمینه ساز دوری از مبانی دینی دانست و منتظر پیدایش انحراف در آن بود.

نکته سوم آن که، این نوشتار تنها به جنبه های تاریخی و جغرافیایی نفوذ عرفان و تصوف اسلامی پرداخته، و به بررسی نظریه های علمی یا رفتار سلوکی افراد مورد بحث اشاره ای نشده است؛ هر چند لازم است که دیدگاه های علمی و رفتار سلوکی ایشان به صورت جداگانه به نقد و بررسی گذاشته شود تا میزان هم خوانی آن با عقل و شرع روشن شود.

ادوار عرفان اسلامی

عرفان، پیشینه پر دامنه ای در ژرفنای تاریخ بشر دارد. از هنگام پیدایش ساحتی باطنی در درون انسان، عرفان نیز مطرح بوده است، اما ظهور دین اسلام، زمینه حرکت پرشوری را در فضای عرفانی پدید آورد و فضایی آفرید که به کمک آموزه های آن، حقایق عرفانی روشنی و گسترش بسیاری یافت^۱ و حتی در شاهکارهای شعر و ادب راه یافت. این آموزه های اسلام که به ساحت باطنی مربوط بودند، موجب شکل گیری عرفان در همان قرون نخستین گردید. از این رو، در قرون نخست اسلام، شاهد ظهور عارفانی هستیم - که بیشتر تحت تأثیر اسلام و نه عوامل بیرونی - اساس توجه خود را امور معنوی و باطنی قرار دادند.

چون بحث کنونی ما در زمینه عرفان اسلامی در هند است، باید نگاهی هر چند کوتاه به دوره های عرفان اسلامی داشته باشیم^۲ تا با نشان دادن نمایی کلی از عرفان اسلامی، جایگاه آن در هند نمایان تر گردد و تا اندازه ای روشن شود که عرفان اسلامی در چه دوره ای در هند وجود داشته،

در چه دوره‌ای در آن جا پا گرفته و در کدام دوره به خاموشی گراییده است و به طور کلی هر یک از عارفان هندی از چه سنت عرفانی بوده‌اند و به کدام مکتب و سلسله عرفانی تعلق داشته‌اند.

عرفان اسلامی با توجه به روندی که در طول زمان پیموده است به سه دوره کلی قابل تقسیم

است:

دوره نخست: از آغاز عرفان تا پایان قرن پنجم که می‌توان آن را دوره شکل‌گیری و پیدایش

عرفان اسلامی، تثبیت، تحکیم و تدوین اولیه آن دانست. آموزه‌هایی، مثل سیر و سلوک، درجات

قرب، عشق و فنا جایگاه مطلوب خود را در این دوره یافته‌اند. روند پیشرفت عرفان در این دوره

سه مرحله دارد. مرحله جوانه‌ها، مرحله کمال و پختگی و سرانجام مرحله تکمیل و تنظیم. در قرن

دوم با عارفانی همچون حسن بصری (۲۲-۱۱۰)، فضیل عیاض (م ۱۸۷)، ابوهاشم صوفی، ابراهیم

ادهم (م ۱۶۶)، رابعه عدویه (م ۱۸۰)، شقیق بلخی (م ۱۹۴) و معروف کرخی (م ۲۰۰) روبه‌رو هستیم

که با استفاده از شریعت، تفسیر قرآن کریم، دست‌گیری امامان معصوم و شاگردان ایشان به

شکل دادن عرفان اسلامی به معنای اصطلاحی آن - موفق شدند. در این میان معروف کرخی که

سلسله‌های بسیاری همچون سهروردیه، خود را پیوسته به وی می‌دانند، پدر و مادری نصرانی یا

صابئی داشته است؛ به دست علی بن موسی الرضا علیه السلام آورد و از موالیان آن حضرت و دربان

حضرت بود.^۳ از این رو، این سلسله‌ها خود را از طریق وی به امام رضا علیه السلام منسوب می‌دانند.

همچنین حسن بصری - که به نظر نمی‌رسد بهره‌مندی از حضرت علی علیه السلام برده باشد - چون

معاصر حضرت بوده است، بسیاری از سلسله‌ها خود را از طریق وی به حضرت نسبت می‌دهند.^۴

از آغاز قرن سوم تا نیمه‌های قرن چهارم، مرحله کمال و پختگی و به معنای واقعی عصر طلایی

دوره نخست است. این دوران با مشایخ بسیار بزرگی در مصر، بغداد، شام و خراسان، مانند ذوالنون

مصری، بایزید بسطامی، جنید بغدادی، ابوسعید خراز، حلاج، ابن عطا آدمی، سهل تستری، حکیم

ترمذی و حارث محاسبی همراه شد که هر یک تأثیری ژرف در رشد و پیشرفت عرفان اسلامی داشتند. در این مرحله، مشایخ عرفان به نگارش آثاری پرداختند؛ به گونه‌ای که عرفان این مرحله از جوشندگی و آفرینندگی ویژه‌ای برخوردار شد. این حرکت پرشتاب به میزان پرحجمی مبدل شد که چاره‌ای جز گردآوری و تنظیم نداشت که در مرحله سوم این دوره، مشایخی همچون قشیری، سلمی، ابوطالب مکی، هجویری و خواجه عبداللّه انصاری این وظیفه را به دوش گرفتند و سخنان عارفان مرحله اول و دوم را گردآوری کردند. *طبقات الصوفیه سلمی*، *کشف المحجوب هجویری*، *قوت القلوب ابوطالب مکی* و *طبقات الصوفیه خواجه عبداللّه انصاری* از جمله کتاب‌هایی است که با این هدف نوشته شده‌اند. در این دوره عرفان عملی رشد مناسبی داشت اما عرفان ادبی و آموزه‌های عرفان نظری، هر چند به صورت پراکنده وجود داشت ولی اوج آن را باید در دوره دوم جست و جو کرد.

دوره دوم: این دوره از اوایل قرن ششم آغاز و تا قرن نهم ادامه می‌یابد. در این دوره، ابعاد پنهان عرفان دوره نخست، به سرعت رشد کردند و گسترش چشم‌گیری یافتند. در این دوره عرفان عملی رشد بیش‌تری پیدا کرد و عرفان نظری و ادبی که به صورتی خام و بدون انسجام اثباتی و ثبوتی در دوره نخست یافت می‌شد، در این دوره به کمال خود رسید و در نتیجه، آن فرقه‌ها نیز گسترش بسیاری یافتند. این دوره نیز به سه مرحله قابل تقسیم است. در مرحله نخست این دوره (۵۰۰-۵۷۵) چهره‌های برجسته‌ای، مانند ابو حامد محمد غزالی (م ۵۰۵)، احمد غزالی (م ۵۲۰)، عین‌القضات همدانی (م ۵۲۵)، خواجه یوسف همدانی (م ۵۲۵)، سنایی غزنوی (م ۵۴۵) احمد جام (م ۵۳۶)، عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۱) و ابونجیب سهروردی (م ۵۶۳) قرار دارند.

در این مرحله، عرفان ادبی به صورت رسمی با سنایی آغاز شد تا در قرن‌های بعد توسط مولوی، حافظ و دیگران به اوج برسد. هر چند اوج عرفان نظری در مرحله دوم است اما در این

مرحله نیز هستی‌شناسی عرفانی توسط کسانی همچون محمد غزالی نمود یافت. از جهت فرقه‌ای نیز، شاهد ظهور عارفانی همچون عبدالقادر گیلانی - بنیان‌گذار طریقت قادریه - و ابونجیب سهروردی - که طریقت سهرودیه به وی و برادرزاده‌اش منسوب است - هستیم.

مرحله دوم (۵۷۵-۷۰۰) با عارفان نامور و تأثیرگذاری، مانند عطار نیشابوری (م ۶۱۸)، مولوی (م ۶۷۲)، روزبهان بقلی (م ۶۰۶)، شهاب‌الدین سهروردی (م ۶۳۲)، نجم‌الدین کبری (م ۶۱۸)، محی‌الدین ابن عربی (م ۶۳۸)، قونوی (م ۶۷۲)، عراقی (م ۶۸۸) و ابن‌فارض (م ۶۳۲) عصر طلایی این دوره به شمار می‌رود. در این دوره عرفان ادبی با مولوی و عراقی و عرفان نظری با محی‌الدین و شاگردانش به اوج رسید؛ به گونه‌ای که دوره‌های بعدی عرفان بسیار متأثر از فرزندان این مرحله است.

مرحله سوم (۷۰۰-۹۰۰) این دوره را نیز - که بیش‌تر در شرح عرفان مرحله دوم گذشت - عارفانی مثل اوحدی مراغه‌ای (م ۷۳۶)، علاءالدوله سمنانی (م ۷۳۶)، شاه نعمت‌الله ولی (م ۸۳۴)، سیدحیدر آملی (متوفای اواخر قرن هشتم) و جامی (م ۸۹۸) تشکیل می‌دهند.

دوره سوم: این دوره نیز از اوایل قرن دهم آغاز گردید و تاکنون ادامه دارد. در دوره دوم، با کوشش عارفانی همچون سیدحیدر آملی، عرفان به تشیع نزدیک شد و در دوره سوم با پیدایش ملاصدرا عرفان با فلسفه هم‌افق گردید.

نمای عرفان در هند

سوداگران دریانورد مسلمان که بین ساحل مالابار و سیلان بازرگانی می‌کردند، نخستین کسانی بودند که اسلام را به شبه‌قاره هند بردند. در این زمان، مسلمانان بیش‌تر علاقه‌مند بودند تا علوم و اطلاعات را از هندوستان گردآورده و به کشورهای مرکزی اسلام منتقل کنند. آنها در قرن دوم

هجری آثار بودا را به عربی ترجمه کردند؛ برای مثال، کتاب *البد، بلوهر و بوذا/سوف* و رساله‌هایی در نجوم به نام *سندهند سیدانتا، شوشرود شوسروتا و شیرک شاراکا*، همچنین کتاب‌های داستانی چون *کلیله و دمنه و سندباد* را به عربی ترجمه کردند.^۵

اما جریان تصوف در هند بسیار زود آشکار شد. از مشایخ دوره نخست عرفان، عارفانی به هند رفت و آمد داشته‌اند. گویا این سفرها هدف‌هایی، از جمله آگاهی از نوع عرفان موجود در هند و بحث با عالمان ادیان داشته است. چنانکه ابوعلی سندی - از قدیمی‌ترین عارفان هندی - در سال ۱۶۱ با بایزید بسطامی دیداری داشته است.^۶ در شرح شطحیات، شیخ روزبهان بقلی آورده است که وی از استادان بایزید است. بایزید گوید: «من از بوعلی علم فنا در توحید می‌آموختم و ابوعلی نزد من الحمد و قل هو الله». ^۷ در سال ۲۹۳ عارف بزرگی همچون حلاج، از راه دریا به هند رفت و از راه خشکی بازگشت. وی از شهرهای ترکستان و شمال هند گذشت و با حکیمان و عارفان آن دیار به بحث پرداخت.^۸ موج دوم فتوحات اسلامی که در سال ۳۹۱ توسط غزنویان در هند انجام شد، عالمانی مثل بیرونی را به این کشور کشاند.^۹ علی بن عثمان جلابی هجویری صاحب *کشف المحجوب* نیز از عارفان برجسته‌ای است که در روزگار غزنوی به اشاره مراد خود شیخ ابوالفضل محمد بن حسن ختلی - از مریدان حصری (م ۳۸۱) که مذهب جنید داشت - پس از سفری طولانی به همراه دیگر مرید شیخ - یعنی حسین زنجانی - به لاهور آمد و تا پایان عمر در آن جا زیست.^{۱۰}

اما به نظر می‌رسد عرفان اسلامی در دوره نخست عرفان، بیش‌تر در خراسان، شام و بغداد استقرار داشته است و هر چند عارفان مسلمانی در هندوستان این دوره، حضور داشته‌اند اما تا دوره دوم عرفان که از اوایل قرن ششم آغاز می‌شود، این دیار پذیرای استقرار کامل عرفان نبود و در قرون بعد با ظهور عارفان دوره دوم، عرفان اسلامی با گذشت زمان در این سرزمین مستقر گردید.

در این دوره، عرفان در هند بیشتر با مریدان عارفانی مانند عبدالقادر گیلانی و شهاب‌الدین سهروردی شکل می‌گیرد. در ادامه مباحث، به شکل‌گیری و استقرار سلسله‌های گوناگون در هندوستان می‌پردازیم.

عوامل چندی، به ویژه تاخت و تاز مغول به ایران در سال ۶۱۸ و همچنین گرایش به خلوت‌گزینی عارفان، زمینه‌ساز مهاجرت هر چه بیشتر عارفان دوره دوم عرفان، به شبه‌قاره هند گردید. ایشان که شبه‌قاره را جای امنی برای مناسک عرفانی خود یافتند، به آنجا مهاجرت کردند؛ آرام‌آرام در قرن ششم و هفتم شاهد تثبیت کامل عرفان اسلامی از یک سو و ترکیب و تحکیم بیش‌تر سلسله‌های صوفیه از سوی دیگر هستیم.^{۱۱} از این رو، قرن ششم را می‌توان زمان تبلور سلسله‌ها و طریقه‌های نوپدید صوفیانه در هند دانست.

سلسله‌های عرفان اسلامی در هند

ایجاد سلسله‌ها فایده‌های بسیاری در برداشت؛ به ویژه آن‌که تصوف را بر پایه‌ای استوار و سازمان‌یافته قرار می‌داد و در عین حال کوششی بود که با آن، تصوف برای عده‌ای از صوفیان معنا و اهمیت بیشتری پیدا کند. افزون بر آن، تشکیلات سلسله‌ای باعث می‌شد تا پیوند روحی بین صوفیان و یکی از مشایخ ایجاد گردد و آنها در برابر هجوم متشرعان احساس نیرومندی کنند.

عمومی‌ترین سلسله‌های شرق در ایران، خراسان و ماوراءالنهر پا گرفت. از جمله این سلسله‌ها که دامنه آن تا هند کشیده شد، می‌توان از قادریه، سهروردیه، کبرویه، چشتیه و... نام برد. در این‌جا به طور مختصر به مهم‌ترین سلسله‌های هند اشاره می‌شود و تا حد امکان و تا آنجا که در متون مرجع آمده است، از عارفان ناموری که در این سلسله‌ها مطرح‌اند، نام می‌بریم و خواننده را برای آگاهی بیشتر به منابع پیش‌گفته ارجاع می‌دهیم.

کبرویه

سلسله کبرویه به ابوالجناب احمد بن عمر خیومی (خیوقی) نامور به نجم‌الدین کبری (م ۶۱۸) منسوب است. خیوق را قریه‌ای از قریه‌های خوارزم دانسته‌اند.^{۱۲} نجم‌الدین کبری چند سالی پس از وفات شیخ احمد جام و چنان‌که از روایت علاءالدوله سمنانی در رساله فضل‌الطریقه برمی‌آید، ظاهراً در سال ۵۴۰ متولد شد. وی از خانواده‌ای اهل علم بود. در جوانی به علم حدیث علاقه داشت و در تحصیل آن سفرها کرد.^{۱۳} وی به نیشابور، همدان، اصفهان، تبریز، مکه و اسکندریه رسید و نزد استادانی چون ابوالمعالی فراوی (م ۵۸۷) و ابوطاهر سلفی (م ۵۷۶) سماع حدیث کرد. در اسکندریه و در عالم خواب، حضرت رسول ﷺ را دید که کنیه ابوالجناب را به وی اعطا کرد. وی جناب را کنایه از اجتناب از دنیا تعبیر کرد و به زهد و گوشه‌گیری روی آورد.^{۱۴} درباره ملقب شدن وی به کبری، گروهی بر آنند که چون وی در مناظره و غلبه بر اقران چیره‌دست بود، او را طامه کبری می‌نامیدند و لفظ طامه را به واسطه غلبه این لقب بر وی حذف کرده‌اند. وی خرقه از شیخ اسماعیل قصری دارد و با شیخ عمار بن یاسر اندلسی و شیخ روزبهان فارسی کبیر مصری نیز همنشین بوده است و این هر سه از مریدان شیخ ابونجیب عبدالقاهر سهروردی هستند و پیش‌تر گذشت که سهروردی نیز به شیخ احمد غزالی متصل است.^{۱۵} نجم‌الدین کبری در واقعه تاتار در سال ۶۱۸ کشته شد.

جانشینان شیخ کبری طریقت او را در اطراف گسترش دادند؛ به ویژه سیف‌الله باخرزی در بخارا، رضی‌الدین لالا در خراسان و سعدالدین حموی در خراسان و شام.^{۱۶} علاءالدوله سمنانی نیز یکی از عارفان طریقت کبروی است که نقش مهمی در گسترش این طریقت در ایران و هند داشت. وی از طریق نورالدین عبدالرحمن کسرقی اسفراینی (م ۶۹۵) و شیخ احمد جورفانی (م ۶۶۹) خرقه خود را به شیخ رضی‌الدین علی لالا - از مریدان شیخ کبری -

می‌رسانید. وی از بزرگان و امیران سمنان بود که در دستگاه مغول خدمت می‌کرد. او در سال ۶۸۳، در سن بیست و چهار سالگی، آن‌گاه که در میدان نبرد به اظهار شجاعت و جلالت خویش سرگرم بود، در قلب خویش حالتی روحانی به شکل یک نور مجهول احساس کرد که وی را درگون ساخت.^{۱۷} و کم‌کم او را به زهد و گوشه‌نشینی واداشت؛ آن‌چنان که یکی از مشایخ کبروی گردید.

در بین مشایخ کبرویه پس از شیخ علاءالدوله، شگفت‌ترین صوفی که از لحاظ ادب صوفیه نیز جایگاه چشم‌گیری دارد، امیر سید علی همدانی^{۱۸} است که پیروان وی بیش‌تر همدانیه خوانده می‌شوند. میر سید علی همدانی سلسله کبرویه را در ربع پایانی قرن هشتم در کشمیر پایه‌گذاری کرد. وی در دوازدهم رجب ۷۱۴ در همدان به دنیا آمد.^{۱۹} پدرش سید شهاب‌الدین نام داشت. او هم از جانب پدر و هم از جانب مادرش بی‌بی فاطمه، نسبت به علی علیه السلام می‌رسانده است.^{۲۰} وی پس از تحصیل علوم ادبی و دینی به دست شیخ شرف‌الدین محمود اردکانی اسفراینی - از مریدان شیخ علاءالدوله سمنانی - قدم در طریقه کبرویه نهاد. بعدها ظاهراً به اشارت مزدقانی به تقی‌الدین علی دوستی - یکی دیگر از جانشینان و شاگردان علاءالدوله - پیوست. چون دوباره نزد شیخ محمود مزدقانی بازگشت، شیخ وی را جهت دست‌یابی به کمال و دریافت همنشینی مشایخ به سیر و سیاحت اشارت کرد و بیش‌از سی نفر از عالمان و مشایخ عصر نیز فتوا دادند که سید با هدف تبلیغ و ارشاد غربای دیار به سفر برود. از آن پس بیش‌تر فعالیت‌های سید به مسافرت در بلاد ترکستان و هند و نشر طریقت و تعلیم شریعت گذشت. وی سه بار به کشمیر سفر کرد و در سفر سوم پس از اقامتی سه ساله در کشمیر به قصد گزاردن حج از آنجا بیرون آمد ولی در راه بیمار شد و در ششم ذی‌الحجه سال ۷۸۶ بعد از اقامتی موقت در پکهلی - نزدیک کونر - از دنیا رفت. جنازه‌اش را به ختلان که امروزه در کشور تاجیکستان قرار دارد انتقال داده و در همان جا دفن کردند.^{۲۱}

قادریه

سلسله قادریه از کهن‌ترین سلسله‌های طریقت است که به شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۰-۵۶۱) منسوب است. این سلسله در تمام سرزمین‌های اسلامی به خدمت و محبت شهرت دارد. شیخ عبدالقادر در هجده سالگی و در سال ۴۸۸ به بغداد هجرت کرد و فقه و حدیث و علوم دینی را فراگرفت. وی پس از تکمیل علوم ظاهر به فراگیری مقامات باطن پرداخت و به ریاضت سرگرم شد و سرانجام به دست شیخ ابوسعید المبارک بن علی مخزومی خرقه پوشید.^{۲۲} شیخ همانند ابوسعید ابوالخیر بر آن بود که صوفی حقیقی کسی است که به امور دنیوی نیز پردازد و الگوی دیگران باشد. افسانه‌های مربوط به شیخ عبدالقادر و این باور که وی در میان اولیاء اللہ مقامی برتر دارد، نقش مهمی در گسترش سلسله قادریه داشت. گویند چهل و نه فرزند داشت که از آن میان یازده پسرش طریقت او را در سراسر بلاد اسلامی گسترده‌اند. وی به سال ۵۶۱ در گذشت و آرامگاه او در بغداد هنوز تحت تولی شیخ قادریه، از اخلاف اوست.^{۲۳}

در روزگار جدید این طریقه فراگیرترین طریقه در شبه قاره هند است.^{۲۴} طریقه قادریه در هند نخست توسط محمد غوث در قرن نهم معمول گردید. از سرشناس‌ترین چهره‌های این فرقه در قرن دهم شیخ داود و شیخ محمدحسن (م ۹۴۴) بودند. این فرقه در قرن یازدهم با محمد میر (۹۵۷-۱۰۴۵) که به میان میر مشهور است، اهمیت بسیاری پیدا کرد. ملاشاه و علامه محب‌اللہ اللہ‌آبادی از سرشناسان قرن دوازدهم این فرقه هستند که همگی در بحث وحدت وجود تحت تأثیر ابن عربی بودند.

سهروردیه

سلسله سهروردیه به شیخ ضیاءالدین ابونجیب سهروردی و بیش تر به پسر برادرش شیخ شهاب الدین سهروردی منسوب است. شیخ ضیاءالدین از نام دارترین مریدان احمد غزالی است.

در اوایل قرن هفتم هجری شماری از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی، به ویژه شیخ بهاء الدین زکریا، شیخ جلال الدین تبریزی، سید نورالله مبارک غزنوی و مولانا مجدالدین حاجی به سرزمین هند رسیدند. از این میان شیخ بهاء الدین زکریا و شیخ جلال الدین تبریزی به ترتیب پایه گذار سلسله سهروردیه در مولتان و بنگال به شمار می روند.^{۲۵}

شیخ جلال الدین تبریزی و پدرش از مریدان شیخ ابوسعید تبریزی بودند اما پس از وفات وی به حلقه ارادت شیخ شهاب الدین در بغداد پیوستند. وی هفت سال مشتاقانه به مراد خود خدمت کرد. سپس به همراه شیخ بهاء الدین زکریا از بغداد به قصد هندوستان حرکت کردند و گویا شیخ جلال الدین در نیشابور با عطار نیشابوری دیدار کرده و سلوک عرفانی وی را بسیار پسندیده است. شیخ جلال الدین به شهر بنگال رفت و در سال ۶۴۲ همان جارخ در نقاب خاک کشید. سلسله وی هنوز هم در منطقه بنگال وجود دارد و شماری از چهره های عرفانی و سیاسی را در بین مسلمانان بنگالی پدید آورده است.^{۲۶}

اما تأثیر بیشتر فرقه سهروردیه بر جهات دینی مسلمانان، از سوی شیخ بهاء الدین زکریا - از معاصران فردیدالدین گنج شکر - بود. بهاء الدین در حدود سال ۵۷۸ در کوت کروور نزدیک مولتان به دنیا آمد. برای تحصیل به خراسان، بخارا و مدینه رفت و سپس در بغداد به حلقه ارادت شیخ شهاب الدین سهروردی درآمد و در مدت هفده روز تعلم، شیخ او را جانشین خود کرد. شیخ بهاء الدین پس از ترک بغداد، از راه نیشابور به مولتان رفت. آوازه علم و فضل وی باعث شد که شخصیت وی به سرعت اهمیت زیادی یابد و محفل او مجلسی برای بازرگانان و رجال سیاسی

گردد. پس از آنکه شمس‌الدین ایلتوتمش، مولتان و سند را به سلطنت دهلی افزود، به شیخ بهاء‌الدین عنوان شیخ‌الاسلامی داد. روابط شیخ بهاء‌الدین با خواجه قطب‌الدین بختیار کاکاکی و بابافرید چشتی بسیار دوستانه بود. آنها ولایات تحت نفوذ را بین خود تقسیم کرده بودند تا زمینه هر گونه سوء برداشتی برچیده شود. شیخ بهاء‌الدین در هفتم صفر ۶۶۱ از دنیا رفت. جامی درباره وی می‌گوید:

وی تحصیل علوم ظاهری و تکمیل آن کرده بوده است. بعد از آن که مدت پانزده سال به درس و افاده علوم مشغول بوده هر روز هفتاد تن از علما و فضلا از وی استفاده می‌کردند. عزیمت حج کرد و در وقت مراجعت از حج به بغداد رسیده در خانقاه شیخ شهاب‌الدین سهروردی^{۲۷} نزول کرد و مرید وی شد و این همه منزلت و کمال از آن آستانه یافت. او شیخ فخرالدین عراقی و امیر حسینی است و بعد از وی قائم مقام وی در مسند ارشاد فرزندی وی شیخ صدرالدین بوده است.^{۲۷}

از نام‌دارترین مریدان شیخ بهاء‌الدین زکریا، شیخ فخرالدین ابراهیم معروف به عراقی است. چنین به نظر می‌رسد که اگر این شاعر و عاشق معروف طی بیست و پنج سال در کنار بهاء‌الدین نبود، چهره بهاء‌الدین به این خوبی شناخته نمی‌شد.^{۲۸} جامی در توصیف وی و اینکه چگونه به ارادت شیخ درآمد، چنین می‌گوید:

وی صاحب کتاب *لمعات* است و دیوان شعر وی مشهور است. از نواحی همدان است و در صغر سن حفظ قرآن کرده بود و به غایت خوش می‌خواند؛ چنانکه همه اهل همدان شیفته آواز وی بودند و بعد از آن به تحصیل علوم اشتغال نموده، چنانکه گویند در سن هفده سالگی در بعضی مدارس مشهوره همدان مشغول بوده. روزی جمعی از قلندران به همدان رسیدند و با ایشان پسری صاحب جمال بوده و بروی مشرب عشق غالب بود. چون آن پسر را دید گرفتار شد. مادام که در همدان بودند با ایشان بود. چون از همدان سفر

کردند و چند روز برآمد بی طاقت شد. در عقب ایشان برفت. چون برایشان رسید به رنگ ایشان در آمد و همراه ایشان به هندوستان افتاد و در شهر ملتان به صحبت شیخ بهاء الدین زکریا رسید. گویند که چون شیخ وی را در خلوت نشانند و از چله وی ده روزی گذشت، وی را وجدی رسید و حالی بروی مستولی شد، این غزل را گفت:

نخستین باده کاندرا جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

و آن را به آواز بلند می خواند و می گریست. چون اهل خانقاه آن حال را دیدند، آن را خلاف طریقه شیخ دانستند. چه طریقه ایشان در خلوت جز اشتغال به ذکر یا مراقبه امری دیگر نمی باشد. آن را بر سبیل انکار به سمع شیخ رساندند. شیخ فرمود که شما را از این ها منع است و او را منع نیست.^{۲۹}

شیخ بهاء الدین چنان تحت تأثیر مرید خود قرار گرفت که خرقه تن خویش را به او پوشاند و دخترش را نیز به نکاح وی در آورد و پس از وفات، وی را خلیفه خود کرد.^{۳۰} اما پس از مرگ استاد مورد حسادت گروهی از مریدان قرار گرفت و به سال ۶۶۱ ناچار به ترک مولتان گردید و بعد از سفر به مکه و مدینه عازم قونیه شد و به صحبت شیخ صدرالدین قونوی رسید و در درس فصوص وی شرکت جست.^{۳۱} وی لمعات را در شرح عرفان ابن عربی تصنیف کرد و پیش از مرگ، نسخه ای از آن را با هدف انتشار آرای ابن عربی در هند، برای شیخ صدرالدین عارف فرستاد. وی در هشتم ذی قعدة سال ۶۸۸ از دنیا رفت. آرامگاه وی در پشت مرقده شیخ محی الدین بن عربی در صالحیه دمشق است.

مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی هر یک در جای خود دارای اهمیت اند اما ادامه سلسله سهروردیه در طول تاریخ از طریق جانشینان بهاء الدین انجام شد. وی فرزند خود صدرالدین را خلیفه خویش کرد. مطابق قول عبدالحق، یکی از مریدان شیخ صدرالدین به نام خواجه ضیاء الدین،

«ملفوظات» مرشد خود را گردآورد و آن را کنوزالنفواید نامید که امروز اثری از آن در دست نیست. شیخ صدرالدین در بیست و سوم ذی الحجه سال ۶۸۴ درگذشت.

پس از شیخ صدرالدین فرزندش شیخ رکن الدین ابوالفتح خلیفه وی شد. وی محبت و احترام زیادی برای شیخ نظام الدین اولیا قائل بود.^{۳۲} وی در سال ۷۳۵ وفات یافت. از مریدان با ذوق شیخ رکن الدین، امیر حسین نام داشت. زادگاه وی غزیو یا گزیو در غور بود. وی در همان جا کسب علم کرد. سپس به مولتان رفت و به ارادت شیخ در آمد. جامی درباره وی می گوید:

نام وی حسین بن عالم بن ابی الحسین است. در اصل از کزیو است که دیهی است در نواحی غور. عالم بوده به علوم ظاهری و باطنی و از کتاب وی کنز الرموز، چنان متبادر می شود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریاست بی واسطه و مشهور میان مردم نیز چنین است، اما در بعضی کتب نوشته چنین یافتم که وی مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح است.^{۳۳}

بنا به قولی برادرزاده شیخ رکن الدین، شیخ اسماعیل صاحب سجاده وی شد اما ابن بطوطه می گوید شیخ رکن الدین، نوه اش شیخ هود را به جانشینی برگزید. پس از مدتی امیر سند، شیخ هود را متهم کرد که در آمد خانقاه را در راه خواسته های خویش صرف می کند؛ از این رو، به دستور سلطان کلیه اموال از وی ستانده شد و چون شیخ هود قصد داشت به ماوراءالنهر بگریزد به دستور سلطان گردن زده شد و این امر پایان رونق خانقاه بهاء الدین زکریا در مولتان بود. البته سلسله سهروردیه در جاهای دیگری به رشد خود ادامه داد؛^{۳۴} از جمله در شهر اوچ که این طریقه توسط جلال الدین سرخ بخاری - معروف به مخدوم جهانیان - پایه گذاری شد.^{۳۵}

چشتیه

اکنون چشت روستای کوچکی بر کرانه هریرود، در چند صد کیلومتری شرق هرات است. این شهر بعد از پذیرش اسلام در کنار شهر هرات و جام، از کانون‌های مهم رشد تصوف به شمار می‌رفت. برخی از صوفیان چشتیه، خرقه خود را به حسن بصری می‌رسانند.^{۳۶} از جمله مهاجران اهل تصوف به چشت، شیخ ابواسحاق بود که احتمالاً پیش از سال ۲۶۰ به این شهر رسیده است. جامی می‌گوید:

بسیار بزرگ بوده است و قبر وی در عکه است از بلاد شام. از اصحاب شیخ علوی دینوری است، و وی از اصحاب شیخ هیبره بصری، و وی از اصحاب حدیفه مرعشی، و وی از اصحاب ابراهیم ادهم قدس الله اسرارهم.^{۳۷}

وی به سال ۳۲۹ در گذشت و خواجه ابواحمد چشتی را خلیفه خود کرد. خواجه ابواحمد ابدال فرزند پسر سلطان فرسنافه بود که به گفته جامی در نفحات تحت تعلیم شیخ ابواسحاق شامی درآمد.^{۳۸} با وفات وی در سال ۳۵۵ فرزندش ابومحمد جانشین وی شد و بعد از وی نیز خواهرزاده‌اش خواجه یوسف به مقام وی رسید. پس از مرگ وی به سال ۴۵۹ فرزندش خواجه مودود چشتی بر جای او نشست. وی نیز به سال ۵۷۷ بعد از آن که پسرش خواجه احمد را جانشین خود کرد در گذشت.^{۳۹} مرگ مریدان خواجه مودود نشانه به پایان رسیدن اوج معنوی تصوف در چشت بود.^{۴۰} پس از آن تصوف چشتیان به هند منتقل شد. پایه‌گذار چشتیه در هند خواجه معین‌الدین چشتی است. وی ظاهراً در سال ۵۳۶ در ولایت سیستان زاده و در خراسان بزرگ شد. سال‌ها در سمرقند و بخارا گذراند و علم ظاهر آموخت و از آن جا به هرون از نواحی نیشابور رفت و دو سال و نیم در خدمت شیخ عثمان هرونی ریاضت کشید و سخت مورد توجه شیخ واقع شد و به وی خرقه خلافت بخشید. خواجه عثمان هرونی نیز از حاجی شریف زندنی و وی از

شیخ الاسلام قطب الدین مودود چشتی خرقه دارد.^{۴۱} خواجه معین الدین با شیخ ابونجیب سهروردی مصاحبت داشت و با شیخ نجم الدین کبری، شیخ عبدالقادر گیلانی، اوحدالدین کرمانی و شهاب الدین سهروردی عارف دیدارهایی داشته است. وی با سفر به بغداد، همدان، هرات و لاهور، سرانجام در سال ۵۸۹ به دهلی وارد شد و سپس هنگامی که پادشاهان دهلی اجمیر را فتح کردند، در این شهر سکنا گزید.^{۴۲} از مهم ترین دلایل وی در انجام این سفرها، شهرت گریزی بود. محل استقرار وی به زودی به هسته مرکزی اسلام بدل شد. سلسله چشتیان به سرعت در هند گسترش یافت و شمار انبوهی از غیرمسلمانان عمدتاً به خاطر فعالیت های اولیای چشتیه به اسلام گرویدند. خواجه در ششم رجب سال ۶۳۳ در سن نود و هفت سالگی در اجمیر درگذشت. گسترش این سلسله در دهلی توسط خواجه قطب الدین بختیار کاکلی و در ناگور توسط حمیدالدین ناگوری - دو تن از مریدان معین الدین - انجام شد. خواجه قطب الدین، معین الدین چشتی را در بغداد دیدار کرد و شیفته وی شد و همراه وی به هندوستان آمد.^{۴۳} خواجه نیز در همان سال وفات معین الدین درگذشت. آرامگاه او هنوز هم مورد احترام و زیارت مردم است.^{۴۴} شیخ حمیدالدین ناگوری نیز که از مریدان خواجه معین الدین بود، پس از سال ۵۸۸ به دنیا آمد و در بیست و نهم ربیع الثانی ۶۷۳ وفات یافت و در ناگور به خاک سپرده شد.^{۴۵}

شیخ بدرالدین مرید و خلیفه خواجه در دهلی به جهت داشتن ارتباطات سیاسی، موجب شد تا از میزان رشد چشتیه در دهلی کاسته شود اما چشتیه به دست شیخ فریدالدین گنج شکر - معروف به بابا فرید - از مریدان خواجه قطب الدین در پنجاب، کنار رودخانه سوتلج به تمام و کمال رسید.^{۴۶} نیاکان شیخ فریدالدین اهل کابل بودند اما در نیمه قرن ششم به پنجاب کوچیدند. در هجده سالگی به حلقه ارادت قطب الدین بختیار کاکلی در آمد.^{۴۷} وی سخت گیری های بسیاری بر خود روا می داشت؛ به گونه ای که در یک چله معکوس به اذن خواجه، چهل روز را به طور معکوس در یک

چاه و در حالت روزه گذراند. با هدف شهرت‌گریزی عازم هانسی و سپس اجودهن شد و تا هنگام مرگ، یعنی سال ۶۶۴، در همان‌جا زیست. از وی پنج پسر و سه دختر به جای ماند که چشتیان پسر سوم وی، یعنی بدرالدین را به خلیفگی چشتیان پذیرفتند.^{۴۸}

بدرالدین اسحاق داماد فریدالدین و شیخ جمال‌الدین هانسوی، از جمله مریدان بابا فرید بودند. اما بلندآوازه‌ترین مریدان وی شیخ نظام‌الدین، معروف به نظام‌الدین اولیاست. زادگاه وی بدایون در شرق دهلی بود. وی در سال ۶۳۶ به دنیا آمد و در سال ۶۵۶ به اجودهن (پنجاب) رفت.

بعد از تحصیل علوم دینی و تکمیل آن، شبی در جامع دهلی به سر می‌برد. چون وقت سحر مؤذن به مناره برآمد این آیه را بر خواند: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ». چون آن را بشنید حال بروی متغیّر شد و از هر جانبی بروی انوار ظاهر شد. چون بامداد شد بی‌زاد و راحله روی به دریافت ملازمت و خدمت شیخ فریدالدین شکرگنج نهاد و آن‌جا مرید گشت و به مرتبه کمال رسید.^{۴۹}

وی شیخ فریدالدین را تنها چند سال پیش از مرگش دیدار کرد و به حلقه ارادت وی درآمد و در سال ۷۲۵ درگذشت.^{۵۰}

امیر خسرو دهلوی (۶۵۲-۷۲۶)، از مریدان نظام‌الدین اولیا بود. «لقب وی یمین‌الدین بود. پدر وی از امرای قبیله لاجین بوده است که از ترکان نواحی بلخ‌اند. وی بعد از وفات سلطان مبارک‌شاه خلجی به خدمت و ملازمت شیخ نظام‌الدین اولیا پیوست و ریاضات و مجاهدات پیش گرفت.^{۵۱} وی گرچه خلیفه نظام‌الدین اولیا نبود اما بسیاری از صوفیه خود را از طریق وی با شیخ مرتبط می‌دانند.^{۵۲} وی بهترین شاعر دوران نخستین اسلامی در هند است که در رشته‌های مختلفی چیره‌دست بود و به سرودن اشعار حماسی - غنائی و داستان‌های تاریخی منظوم پرداخت. وی به لقب‌هایی مانند بلبل هندوستان و ترک خداوند ستوده می‌شد.

رشته معنوی این سلسله، از نظام الدین اولیا به چراغ دهلی (م ۷۵۷) و پس از وی به محمد گیسودراز (م ۸۲۶) می‌رسد. گیسودراز نویسنده‌ای پربار بود. وی کتاب *معراج العاشقین* را در باره پیامبر اسلام ﷺ نگاشت و شرحی نیز بر *فصوص الحکم* ابن عربی و *آداب المریدین* سهروردی نوشته است. در اثر کوشش‌های وی بود که متصوفه هند با عرفان مبتنی بر عشق عین القضاة همدانی و کار اصلی ابن عربی آشنا شدند.^{۵۳}

فرقه چشتیه در طول قرن‌های پیاپی به عنوان بانفوذترین سلسله شبه قاره بر جای ماند اما هرگز از مرزهای آن فراتر نرفت.

فرقه چشتیه و سهروردیه که از نظر تاریخی هم‌زمان هستند، در گسترش دین اسلام در شبه قاره هند بسیار مؤثر بوده‌اند اما در طریقت تفاوت‌هایی نیز داشته‌اند. برای مثال، سهروردیه اگر چه عارفان متعصبی بودند اما معتقد بودند که در پیوند با ارباب قدرت می‌توان در راه صلاح عامه بهتر کار کرد و از این رو، برخلاف چشتیه با حکمرانان وقت رابطه نزدیکی داشتند. به همین جهت همواره هدایای بسیاری از بازرگانان و اصناف به دست آنها می‌رسید و چون به فکر آینده بودند مال و مکت می‌اندوختند. در خانقاه شیخ بهاء الدین زکریا غذا فراوانی یافت می‌شد ولی تنها از خواص پذیرایی به عمل می‌آمد؛ در حالی که صوفیان چشت از جمله قطب الدین بختیار کاکلی و بابا فرید گنج‌شکر، گاهی برای سیر کردن خود و مریدان وسایل کافی نداشتند و چندان علاقه‌ای نیز به مال و ثروت نشان نمی‌دادند. از سویی برخلاف سهروردیه، در جماعت‌خانه‌های چشتیه به روی همگان باز بود و ورود به آن‌ها برای جوگیان و قلندران و دیگر مردم به آسانی امکان‌پذیر بود.

صوفیان چشت بیشتر ترجیح می‌دادند برای عبادت و ریاضت، دور از اجتماع مردم، گوشه‌ای اختیار کنند؛ در حالی که سهروردیه علاقه زیادی به سفر و زندگی اجتماعی داشتند. سماع نیز در

میان چشتیان اهمیت زیادی داشت و از عبادت‌های ایشان به شمار می‌رفت؛ در حالی که سهروردیان جز در مواردی چند سماع را مطابق با دین و شریعت نمی‌دانستند.^{۵۴}

فردوسیه و شطاریه

سلسله فردوسیه یکی از شاخه‌های جدا شده از سهروردیه است که توسط سیف‌الدین باخرزی، از مریدان بزرگ شیخ نجم‌الدین کبری در آسیای مرکزی بنیان نهاده شد. مرید وی خواجه بدرالدین سمرقندی بنیان‌گذار این سلسله در هند بود که خود به اشارت شیخ برای اقامت همیشگی به دهلی رفت. وی پس از مهاجرت خواجه قطب‌الدین بختیار کاکلی به دهلی، در این شهر اقامت گزید اما نتوانست جای پای محکمی در دهلی به دست آورد تا اینکه اخلاف وی بعدها و در پایان قرن هشتم توانستند پایگاه این سلسله را در شهر بهار تثبیت کنند. این امر به دست احمد بن یحیی مانری (م ۷۳۳) انجام شد.^{۵۵}

منشأ شطاریه را بایزید بسطامی می‌دانند. شطاریه در هند توسط شیخ عبداللّه (م ۸۹۰) معمول گردید. وی به تنعم گرایش نشان می‌داد. پیروان وی لباس متحدالشکلی که تجویز شده بود می‌پوشیدند و با خود بیرق‌هایی حمل می‌کردند. نماینده عمده این سلسله که محدود به مناطق هند و انزوی است، محمد غوث قوالیوری (م ۹۷۱) است^{۵۶} که ریاضت‌کشیدن و تنعم را با یکدیگر جمع کرد و با ظهیرالدین بابر، همایون و اکبر - یکی پس از دیگری - ارتباط برقرار نمود. اکبرشاه پس از وفات وی آرامگاه باشکوهی بر مزار وی بنا کرد. وی مؤلف کتاب *الجواهر الخمسه*، درباره آداب و سلوک تصوف بوده است. از دیگر اعضای فرقه شطاریه، محمد غوثی (م ۱۰۴۳) است که کار پر حجمی درباره مشایخ هند و مسلمانان، به ویژه گجراتی (شامل زندگی نامه ۵۷۰ نفر از صوفیان) انجام داده است.^{۵۷}

نقشبندیه

این سلسله به نام بهاء الدین نقشبند است. وی در محرم سال ۷۱۷ هجری به دنیا آمد.^{۵۸} گویند نقشبند قریه‌ای در یک فرسنگی بخارا است و چون شیخ بهاء الدین از آن قریه بود، بدین نام موسوم شده است. برخی نیز برآنند که این طریقه را به این دلیل نقشبندیه گویند که شیخ بهاء الدین از کثرت ذکر به مرتبه‌ای رسید که ذکر تهلیل در قلب وی نقش بست، از این رو مشهور به نقشبندی گردید. چنانکه برخی از بزرگان ایشان به این امر اشاره کرده‌اند:^{۵۹}

ای برادر در طریق نقشبند ذکر حق را در دل خود نقش بند

وی دودمان خود را به یوسف همدانی (م ۵۳۵) می‌رسانید.^{۶۰} پیوند معنوی همدانی نیز به شیخ حسن خرقانی و بایزید بسطامی می‌رسید؛^{۶۱} به گونه‌ای که این دو تن در سلسله پیش‌گفته مورد احترام بسیار بودند.^{۶۲} گفته‌اند که خرقه این سلسله از طریق بایزید به ابوبکر - نخستین خلیفه راشدین - می‌رسد که البته در این باره تردید وجود دارد.^{۶۳} شیخ بهاء الدین در سال ۷۹۱ در گذشت.^{۶۴} اگر چه این سلسله از آسیای مرکزی پدید آمد و در قرن‌های یازده و دوازده هجری توانست نقش مهمی در سیاست آسیای مرکزی بازی کند، اما این سلسله در هند به دلیل قابلیت فکری و سلوک خاصی که داشت، تأثیر بسیاری بر دنیای اسلام گذاشت و در نتیجه، از برجسته‌ترین سلسله‌های صوفیه هند به شمار می‌رود.^{۶۵} نقشبندیه در هندوستان کمی قبل از سال ۱۰۰۸، یعنی نزدیک به پایان دوره حکومت اکبر شاه، جای پای محکمی یافت^{۶۶} و چه بسا پشتیبانی بابر، جد اکبر شاه در استقرار این سلسله در زمان اکبر بی‌تأثیر نبوده است.^{۶۷} در زمان حکومت اکبر، آموزگاری ملایم اما الهام‌بخش به نام خواجه باقی بالله، شماری از مریدان را که به یک زندگی عرفانی مقید به احکام شرع علاقه نشان می‌دادند، به گرد خود جمع، و با کوشش‌های خود این طریقه را در هند پایه‌گذاری کرد.^{۶۸} احمد فروغی سرهندی (۹۷۲-۱۰۳۶) از شاگردان

باقی بالله بود که نقش فراوانی در حیات دینی و تا اندازه‌ای سیاسی هند بازی کرد. وی به سبب انتساب به عمر بن خطاب خود را فاروقی می‌خوانده است. وی در روزگار خود گذشته از تصوف، در علوم شریعت نیز سرسختی و چیرگی فوق‌العاده داشت. او را به سبب کوشش‌های بسیار در احیای شریعت و سنت‌ها، مجدد الف ثانی خوانده‌اند. وی پیش از انتساب به طریقه نقشبندی، چندی نیز با طریقه سهروردی، چشتیه و حتی قادریه و شطاریه مربوط بود.^{۶۹} مهم‌ترین اعتقاد این فرقه، وحدت شهود بود و احمد سرهندی بیش‌تر به عنوان مجدد حکمت الهی کلاسیک وحدت شهود در مقابل تفکر وحدت وجود نیز مطرح شده است.^{۷۰} وی با حمله شدید به توحید مبتنی بر وحدت وجود این عربی بر مسیر عرفان در هند مسلمان تأثیر نهاد و با فاصله گرفتن از توحید وحدت وجودی، میان تصوف و کلام اتحادی صمیمانه پدید آورد.^{۷۱} از دیگر شخصیت‌های برجسته صوفیان نقشبندیه، مظهر جان‌جانان (۱۱۱۱-۱۱۹۵) بود. طریقه نقشبندیه که در زمان سرهندی ضد هندو بود، در روزگار جان‌جانان از خود سعه صدر و تحمل نشان داد. اما چون عرفان هندو در برابر ایمان اسلامی مبهم و ناشناخته بود، از سوی وی ناقص و نارسا به شمار می‌آمد. او و خلیفه‌اش - غلامعلی - در خارج مریدانی، مثل خالد کردی یافتند که این طریقه را در قلمرو عثمانی رایج کرد. این فرقه مدتی در قرن سیزدهم از رونق افتاد اما در سال‌های اخیر در پنجاب و کشمیر دیگر بار احیا شده است.^{۷۲}

نعمه‌اللهیه

بنیان‌گذار این سلسله، سید نورالدین نعمت‌الله - معروف به شاه نعمت‌الله ولی - است. وی به سال ۷۳۰ در شهر حلب سوریه به دنیا آمد. احوال آغازین زندگی سید نعمت‌الله چندان روشن نیست اما از مجموع روایات درباره زندگی وی چنین برمی‌آید که از کودکی به حفظ قرآن و

آموختن حدیث علاقه داشت. در حدود بیست و چهار سالگی احتمالاً در سال ۷۵۶ به حلقه ارادت شیخ عبداللّه یافعی (م ۷۶۷) - صوفی و محدث معروف و مؤلف کتاب *مرآة الجنان* - پیوست و یازده سال نزد یافعی شاگردی کرد. پس از وفات یافعی سیاحت کرد و در مصر به ریاضت پرداخت و به شام و عراق و آذربایجان رسید. چندی در ترکستان، سمرقند و هرات به تربیت مریدان پرداخت و سرانجام به خواست مریدان به کرمان رفت و باغ و مدرسه و خانقاه بنا کرد و به تربیت مریدان، تعلیم و تألیف سرگرم شد. وی به سال ۸۳۴ در ماهان، در حالی که بیش از صد سال داشت، درگذشت.^{۷۳}

پس از وفات سید، پسرش شاه خلیل اللّه که در آن هنگام پنجاه و نه ساله بود، جانشین پدر شد اما فراوانی مریدان و ارتباط با سلطان بهمنی دکن که همانند پدرش برای وی نیز هدایا و نذورات می فرستاد، وی را در نظر شاهرخ در مغلان قدرت جویی قرار داد. شاه خلیل اللّه برای رهایی از سوءظن شاهرخ، بقعه ماهان را به فرزند خویش، میرشاه شمس الدین سپرد و خود با دو فرزند دیگرش به نامهای محب الدین حبیب اللّه و حبیب الدین محب اللّه به دکن رفت و در آنجا مورد تکریم سلطان بهمنی دکن قرار گرفت و پس از مرگ او بقعه وی در دکن، کانون فرقه نعمت اللّهی شد.

بنابراین دستگاه ارشاد شاه نعمت اللّه ولی بعد از وی به زودی در جستجوی محیطی امن تر به هند و دکن منتقل شد. این سرزمین عرفان خیز، طریقه نعمت اللّهی را حفظ و آماده کرد تا در عهد زندیه و قاجار دوباره به ایران باز گردد.^{۷۴}

نتیجه گیری

در این مقاله کوشش شد در ضمن بیان ادوار سه گانه سیر عرفان، ویژگی های اساسی هر یک از این دوره ها و عارفان نام آور آن را به طور خلاصه بیان کنیم. گفته شد که عرفان اسلامی، هر چند در دوره نخست آن در هند وجود داشت اما استقرار عرفان همراه با کارکردهای اجتماعی و فرقه ای در دوره دوم پدید آمد. هدف ما در این نوشتار آن بود که زمان ظهور این فرقه ها را در هند برجسته کنیم و از بنیان گذاران و تثبیت کنندگان این سلسله ها در همان دوره دوم - یعنی دوره اوج و استقرار عرفان اسلامی در هند - سخن بگوییم اما اینکه هر یک از این سلسله چه سیری داشتند و سرانجام آن ها چه شد و یا وضعیت کنونی ایشان چگونه است، کاری بیرون از این مقاله است. چنین پژوهش مفصلی، نیازمند بررسی جداگانه یک یک این فرقه ها با استفاده از منابعی که هنوز بیشتر آنها در کتابخانه های شخصی هند ناشناخته باقی مانده اند، می باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. صائِن الدین ابن ترکه، *تمهید القواعد*، ص ۶۵.
۲. این دوره‌ها به صورت کامل و مبسوطی در مجموعه درس‌های تاریخ عرفان استاد یزدان‌پناه آمده است. در این مقاله چینش و تنظیم این دوره‌ها از ایشان نقل شده است.
۳. ابو عبدالرحمن سلمی، *طبقات صوفیه*، ص ۸۲؛ قشیری، *الرسالة القشيرية*، ص ۴۱.
۴. قاسم غنی، *تاریخ تصوف در اسلام*، ص ۴۶۲؛ مطهری، *خدمات متقابل*، ص ۶۴۵.
۵. تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ص ۱۰۷.
۶. ابونصر سراج، *اللمع فی التصوف*، ص ۱۷۷، ۳۲۵ و ۳۳۷.
۷. عبدالرحمن جامی، *نفحات الانس*، ص ۵۷.
۸. تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ص ۸۵.
۹. آنه ماری شیمبل، *ابعاد عرفانی اسلام*، ص ۵۴۶.
۱۰. تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ص ۸۵.
۱۱. شیمبل، *ابعاد عرفانی اسلام*، ص ۵۴۶.
۱۲. محمد معصوم شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۳۴.
۱۳. عبدالحسین زرین کوب، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، ص ۸۳.
۱۴. شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۳۴؛ زرین کوب، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، ص ۸۳.
۱۵. شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۳۵.
۱۶. زرین کوب، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، ص ۹۸.
۱۷. همان، ص ۱۶۹-۱۷۵.
۱۸. یکی از آثاری که درباره زندگانی سیدعلی همدانی نگاشته شده است، کتاب *خلاصة المناقب* است که یک سال پس از وفات سید به قلم نورالدین جعفر بدخشی، از مریدان پرشور وی که در چهارده سال آخر عمر سید با وی ارتباط داشته، تألیف شده است. این کتاب در سال ۱۳۷۴ به تصحیح سیده اشرف ظفر و همت انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ شده است.
۱۹. سید اطهر عباس رضوی، *تاریخ تصوف در هند*، ص ۳۵۵.

۲۰. زرین کوب، دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۱۷۹.
۲۱. رضوی، تاریخ تصوف در هند، ص ۳۵۸.
۲۲. شیرازی، طریق الحقایق، ص ۳۶۲.
۲۳. زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۸۰.
۲۴. احمد عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۶۱.
۲۵. رضوی، تاریخ تصوف در هند، ج ۱، ص ۲۳۴.
۲۶. همان، ص ۲۴۴.
۲۷. جامی، نفحات الانس، ص ۵۰۴.
۲۸. شیمیل، ابعاد عرفانی اسلام، ص ۵۵۶.
۲۹. جامی، نفحات الانس، ص ۶۰۱-۶۰۲.
۳۰. همان، ص ۶۰۲؛ رضوی، تاریخ تصوف در هند، ص ۲۴۷.
۳۱. جامی، نفحات الانس، ص ۶۰۳.
۳۲. رضوی، تاریخ تصوف در هند، ص ۲۵۴-۲۵۵.
۳۳. جامی، نفحات الانس، ص ۶۰۵.
۳۴. رضوی، تاریخ تصوف در هند، ج ۱، ص ۲۵۹.
۳۵. احمد عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۵۸.
۳۶. همان، ص ۵۵.
۳۷. جامی، نفحات الانس، ص ۳۲۲.
۳۸. همان، ص ۳۲۳.
۳۹. همان، ص ۳۲۵.
۴۰. رضوی، تاریخ تصوف در هند، ج ۱، ص ۱۴۰.
۴۱. جامی، نفحات الانس، ص ۵۰۵.
۴۲. شیمیل، ابعاد عرفانی اسلام، ص ۵۴۷.

۴۳. عبدالحی بن فخرالدین حسینی، *الاعلام بمن فی تاریخ الهند من الاعلام المسمی بنزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر*.
۴۴. شیمیل، *ابعاد عرفانی اسلام*، ص ۵۴۸.
۴۵. رضوی، *تاریخ تصوف در هند*، ص ۱۵۴-۱۵۸.
۴۶. شیمیل، *ابعاد عرفانی اسلام*، ص ۵۴۸.
۴۷. سید اطهر عباس رضوی، *تاریخ تصوف در هند*، ج ۱، ص ۱۶۸-۱۶۹.
۴۸. همان، ص ۱۸۰.
۴۹. جامی، *نفحات الانس*، ص ۵۰۴.
۵۰. رضوی، *تاریخ تصوف در هند*، ج ۱، ص ۱۹۶؛ شیمیل، *ابعاد عرفانی اسلام*، ص ۵۵۰.
۵۱. جامی، *نفحات الانس*، ص ۶۰۹.
۵۲. سید اطهر عباس رضوی، *تاریخ تصوف در هند*، ج ۱، ص ۲۰۲.
۵۳. آنه ماری شیمیل، *ابعاد عرفانی اسلام*، ص ۵۵۴.
۵۴. سید اطهر عباس رضوی، *تاریخ تصوف در هند*، ج ۱، ص ۲۶۱؛ شمیم محمودزیدی، *احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی*، ص ۱۲.
۵۵. سید اطهر عباس رضوی، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ص ۶۲-۶۳.
۵۶. همان، ص ۶۳.
۵۷. شیمیل، *ابعاد عرفانی اسلام*، ص ۵۶۰.
۵۸. علاءالدین نقشبندی، *ماهو التصوف*، ص ۲۳۷.
۵۹. معصوم علیشاه شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۵۱؛ نقشبندی، *ماهو التصوف*، ص ۲۳۷.
۶۰. برای مطالعه در مورد سلسله نقشبندیه و طریقه سلوک ایشان ر. ک: نقشبندی، *ماهو التصوف*، طبع الدار العربیة بیغداد.
۶۱. شیمیل، *ابعاد عرفانی اسلام*، ص ۵۷۲.
۶۲. برای سلسله نسب نقشبندیه ر. ک: معصوم علیشاه شیرازی، *طرائق الحقایق*، ص ۳۵۲.

۶۳. احمد عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۵۹؛ شیخ علاءالدین نقشبندی، ماهو التصوف، ص ۲۳۳.

۶۴. شیرازی، طرائق الحقایق، ص ۳۵۳.

۶۵. احمد عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۶۰.

۶۶. شیمیل، ابعاد عرفانی اسلام، ص ۵۷۶.

۶۷. احمد عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۵۹.

۶۸. شیمیل، ابعاد عرفانی اسلام، ص ۵۷۶.

۶۹. زرین کوب، دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۱۲.

۷۰. شیمیل، ابعاد عرفانی اسلام، ص ۵۷۸.

۷۱. احمد عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ص ۶۰.

۷۲. همان، ص ۶۱.

۷۳. زرین کوب، دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۱۹۲.

۷۴. همان، ص ۲۰۶.

منابع

۱. ترکه اصفهانی، صائِن الدین، *تمهید القواعد*، مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۲. ارشاد، فرهنگ، *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*، چاپ اول، بی جا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵.
۳. بدخشی، نورالدین جعفر، *خلاصه المناقب*، به تصحیح سیده اشرف ظفر، اسلام آباد، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۴.
۴. بهروزان، گیله گل، *هند*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۹.
۵. تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، چاپ اول، بی جا، انتشارات پاژنگ، ۱۳۷۴.
۶. جامی، عبدالرحمن، *نفحات الانس*، به تصحیح و مقدمه مهدی توحیدپور، چاپ دوم، بی جا، انتشارات سعدی، ۱۳۶۶.
۷. حسینی، علامه عبدالحی بن فخرالدین، *الاعلام بمن فی تاریخ الهند من الاعلام المسمی بنزهة الخواطر و بهجة السامع و النواظر*، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۲۰ق.
۸. خامنه‌ای، سیدعلی، (ترجمه و تألیف)، *مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان*، بی جا، انتشارات آسیا، ۱۳۴۷.
۹. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
۱۰. رضوی، سید اطهر عباس، *تاریخ تصوف در هند*، ترجمه منصور معتمدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، *ارزش میراث صوفیه*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۲. —، *جستجو در تصوف ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۱۳. —، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۱۴. زیدی، شمیم محمود، *احوال و آثار شیخ بهاءالدین زکریاملتانی و خلاصه العارفین*، راولپندی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳.
۱۵. سراج، ابونصر، *کتاب اللمع فی التصوف*، بی جا، (نیکلسون) لیدن، ۱۹۶۳م.

۱۶. سلمی، ابو عبدالرحمن، *طبقات الصوفیه*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸م.
۱۷. شمیل، آنه ماری، *ایجاد عرفان اسلام*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۸. شیرازی، محمد معصوم، *طرائق الحقایق*، به تصحیح محمدجعفر محجوب، بی جا، انتشارات کتابخانه سنایی، بی تا.
۱۹. عزیز احمد، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، بی جا، بی تا، ۱۳۶۶.
۲۰. غنی، قاسم، *تاریخ تصوف در اسلام*، بی جا، بی تا، بی تا.
۲۱. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم، *الرسالة التشریفة*، تحقیق عبدالحلیم محمود و محمود بن شرف، الطبعة الاولى، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۴.
۲۲. مطهری، مرتضی، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، بی جا، بی تا، بی تا.
۲۳. نقشبندی، علاءالدین، *ماهو التصوف ما هی الطريقة النقشبندیة*، ترجمه محمد شریف احمد، بغداد، الدار العربیة بی تا.